



## بررسی انواع عشق در منظومهٔ دولرانی و خضر خان امیر خسرو دهلوی براساس مکتب عاشقانهٔ رابرت استرنبرگ

مریم کارگر<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی. واحد سیرجان. دانشگاه آزاد اسلامی سیرجان. ایران

ماندانا منگلی<sup>۲</sup> (نویسنده مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی. واحد تهران جنوب. دانشگاه آزاد اسلامی. تهران. ایران.

آسیه ذبیح نیا عمران<sup>۳</sup>

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نوریزد. ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۳

### چکیده

مثنوی عاشقانه دولرانی و خضر خان از امیر خسرو دهلوی (۶۵۱ - ۷۲۵) از عارفان و شاعران نامدار پارسی گوی هندوستان است. رابرت استرنبرگ (تولد ۱۹۴۹ م.) استاد شناخت گرای آمریکایی در سال

---

۱. Maryam.kargar65@gmail.com.

۲. mandana5m@gmail.com.

۳. Asieh.zabihnia@gmail.com.

۱۹۷۸ میلادی نظریه‌ای دربارهٔ عشق ارائه داد که به مثلث سه گانه عشق شهره است. هدف پژوهش حاضر بررسی انواع عشق از دید استرنبرگ و تطبیق آن با منظومه دولرانی و خضرخان است مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی در صدد پاسخ به این پرسش است که کدام یک از اقسام عشق مطرح شده در مثلث سه گانه نظریهٔ عشق استرنبرگ در منظومهٔ دولرانی و خضرخان امیرخسرو دهلوی بسامد و نمود بیشتری دارد؟ نتایج تحقیق نشان می‌دهد که عشق مدّ نظر امیرخسرو، عشق کمال افزاء است. نقش بایسته‌ای در اقناع حس کمال‌طلبی جسمانی و معنوی نوع بشر دارد و تصور بهره‌مندی از زندگی سالم، بدون وجود این پدیده امکان‌پذیر نخواهد بود. عشق با آفرینش انسان و تداوم بقای او گره خورده است که انسان برای بالا بردن کیفیت زندگی خود نیاز به عشق و تجلی بارقه‌های تعالی بخش آن در وجود خود دارد. عشق پدیده‌ای انگیزه‌آفرین است که به هنگام برآمدن دشواری‌ها به مثابه سپری از آدمی در برابر مشکلات روزگار پاسداری می‌کند.

**کلمات کلیدی:** ادب غنایی، دولرانی و خضرخان، امیرخسرو دهلوی، عشق، استرنبرگ.

## ۱. مقدمه

عشق راه رسیدن انسان به سعادت و کمال را میسر می‌سازد. اساساً خداوند آدمی را خلق کرد تا عاشق باشد و تفاوت انسان با فرشته در این است که فرشته از درک عشق عاجز است و عشق خاص انسان است و از روز ازل در نهاد او نهاده شده است. عشق «عبارت است از بارور کردن چیزی زیبا، خواه آن چیز زیبا تن باشد و خواه روح!» (رستمی، ۱۳۹۵: ۲۲) سقراط عشق را به‌عنوان میل به مالکیت ابدی بر امور خیر یا به عبارتی میل به سعادت تعریف می‌کند. گویی عاشق با صعود از نردبان عشق از زیبایی ظاهری و مادی به زیبایی معنوی می‌رسد و عاقبت چشمش به مشاهدهٔ جمال مطلق روشن می‌شود و حقایق دانش و فضیلت در وی متولد می‌شوند؛ حقایقی که رمز سعادت بشر را در خود دارند. همچنین...عشق الهام‌گرفته از زیبایی ظاهری، تصویر حقایق فراتجربی را فراروی روح و جان آدمی قرار می‌دهد... (همان: ۲۳)

در لغت نامه، عشق «درگذشتن از حد در دوستی» (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل واژه) معنا شده است آن عام است که در پارسایی باشد یا در فسق، یا کوری حس از دریافت عیوب محبوب. (صفی پور، ۱۳۷۷: مدخل واژه) یا مرضی است از قسم جنون که از دیدن صورت حسن پیدا می شود، و گویند که آن ماخوذ از عَشَقَه است و آن نباتی است که آن را لبلاب گویند، چون بر درختی بپیچد آن را خشک کند، همین حالت عشق است بر هر دلی که طاری شود صاحبش را خشک و زرد کند. (غیاث الدین رامپوری، ۱۳۶۳: مدخل واژه) معنای دیگر عشق افراط در حب است. بیماری است که مردم آن را خود به خویشتن کشد و چون محکم شد بیماری باشد با سواس مانند مالیخولیا. و خود کشیدن آن به خویشتن، چنان باشد که مردم اندیشه همه اندر خوبی و پسندیدگی صورتی بندد و امید اصل او اندر دل خویشتن محکم کند و قوت شهوانی او را بر آن مدد می دهد تا محکم گردد. (جرجانی، ۱۳۴۴: مدخل عشق) و در نهایت، عشق، به معنی بسیار دوست داشتن است. (نفیسی، ۱۳۴۳: مدخل واژه)

عشق پدیده‌ای است که شاعران، نمایش‌نامه‌نویسان، فیلسوفان، متکلمان و دانشمندان در طول زمان، قادر به ارائهٔ تعریف واحدی از آن نبوده‌اند. (Hill, 2009: 15) با این حال، آنچه قطعی به نظر می‌رسد این است که ریشهٔ زن و مرد در عشق جان می‌گیرد و یگانگی میان تن و روان به واسطهٔ خویشکاری عشق نمود پیدا می‌کند. (ستاری، ۱۳۸۱: ۲۷۱) پس عشق حقیقی، روح و عقل را از عقیمی رهایی داده و باعث ادراک و دریافتن زندگی جاودانی یعنی نیل به معرفت جمال حقیقی و خیر مطلق و حیات روحانی است و انسان به کمال علیم وقتی می‌رسد که به حق واصل و به مشاهدهٔ جمال او نائل شود. (معین، ۱۳۷۵: مدخل عشق) این تعریف، عشق را در بُعد معنوی و معرفتی خلاصه می‌کند. در حالی که عشق جنبهٔ مادی و زمینی هم دارد و در پیوند میان زن و مرد نمود پیدا می‌کند. بسیاری از معرفت‌پژوهان، این عشق را مقدمه و پلی برای برای رسیدن به عشق حقیقی می‌دانند. برخی از پژوهشگران نیز، فارغ از مسائل مینوی، عشق زمینی را برای بهبود و ارتقاء کیفیت زندگی، پدیده‌ای مناسب می‌شمارند. مقالهٔ حاضر به سوال-های زیر پاسخ می‌دهد:

- دیدگاه امیر خسرو دهلوی در منظومه دولرانی و خضرخان، به چه میزان به ابعاد شناختی و فردی عشق از دید استرنبرگ مانده است؟  
 - به اعتقاد امیر خسرو دهلوی در منظومه غنایی دولرانی و خضرخان، عشق، به چه میزان قادر است به رشد و بالندگی اجتماعی و روانی فرد نظر داشته باشد؟  
 در مقاله حاضر با توجه به ماهیت موضوع برای گردآوری داده‌ها از روش مبتنی بر ابزار کتابخانه‌ای و اسنادی و برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل کیفی استفاده شده است.

### ۱-۲- پیشینه تحقیق

برخی از مقالاتی که در باره عشق از دیدگاه استرنبرگ در ادبیات فارسی منتشر شد به ترتیب سال نشر به شرح زیر است:

مجد، در سال ۱۳۹۰، مقاله‌ای را تحت عنوان «نظریه مثلث عشق استرنبرگ و انطباق آن با عقاید سعدی» در مجله زن و فرهنگ و هنر منتشر کردند. این مقاله نشان می‌دهد که سعدی در زمینه روان‌شناسی روابط عاشقانه فردی آگاه بوده است.

مهندس، در سال ۱۳۹۵، مقاله‌ای را با عنوان «بررسی مفهوم عشق از دیدگاه سعدی و استرنبرگ» منتشر کرد. در این مقاله آمده است: غزلیات سعدی سرشار از مضامین لطیف و عاشقانه است و عشقی که از آن سخن می‌گوید ودیعه‌ای است ازلی و جاودانه و مدارج عشق از زمینی تا عرفانی در غزلیات او نمایان است. در این پژوهش به بررسی غزلیات سعدی با نظریه استرنبرگ پرداخته شده است. تعهد و صمیمیت و شوریدگی که از ارکان نظریه استرنبرگ می‌باشد در غزلیات سعدی در هم آمیخته و نمایان بود.

رسولی و کیومرثی در سال ۱۳۹۸، مقاله‌ای را با عنوان «بررسی مفهوم عشق از دیدگاه رابرت استرنبرگ در حکایت شیخ صنعان عطار و نمایش‌نامه فانتری شیخ صنعان محمدحسین میمندی نژاد»، در فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، منتشر ساختند. در این مقاله آمده است: یکی از کسانی که عنصر عشق در آثارش بسیار به چشم می‌خورد، عطار است. عطار در کلیت منطق الطیر نوعی از عشق را نشان می‌دهد که حکایات درونی این اثر نیز از جنس همان

عشق است. داستان شیخ صنعان یکی از این حکایات است که در آن، عشق به عنوان عنصری کارآمد برای پیشبرد داستان معرفی می‌شود. در ادبیات نمایشی ایران هم به سبب ویژگی‌های جالب توجه این نوع عشق، به این داستان بسیار توجه شده است. محمدحسین میمنندی نژاد در نمایش‌نامه فانتزی شیخ صنعان از حکایت عطار اقتباس کرده است. در این پژوهش آثار عطار و میمنندی نژاد، حکایت شیخ صنعان و نمایش‌نامه فانتزی شیخ صنعان بر اساس نظریه عشق استرنبرگ مورد بررسی قرار می‌گیرد تا تفاوت‌های ابعاد عشق در این دو اثر مشخص شود.

## ۲- مفاهیم نظری

### ۲-۱- امیر خسرو دهلوی

امیرخسرو دهلوی از عارفان و شاعران مشهور پارسی‌گوی هندوستان، در نیمهٔ دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. او یکی از «مهم‌ترین شاخص‌ها در دو ادبیات عظیم مشرق، یعنی فارسی و هندی محسوب می‌شود.» (یدی، وفایی، ۱۳۹۲: ۲۴) او بخش عمدهٔ زندگی خود را در خدمت با سلاطین مختلف روزگارش گذراند، با این حال، دست ارادتی که به سلطان‌المشایخ روزگار خود «شیخ نظام‌الدین محمدبن احمد دهلوی»- مشهور به نظام اولیا (متوفی ۷۲۵ ه.ق) داد و تربیتی که از او یافت، در حوزهٔ تصوف نیز به او مقام و مرتبهٔ ویژه‌ای بخشید و تالوآموزه‌های حکمی و عرفانی در اشعار او کاملاً آشکار است. او این آموزه‌ها را با بهره‌گیری از آثار استادان نامدار ادب فارسی به‌ویژه سعدی، نظامی، سنایی و خاقانی در اوج فصاحت و شیوایی عرضه می‌دارد. (اخگرحیدرآبادی، ۱۳۸۵: ۱۴۱) امیرخسرو به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و سانسکریت چیرگی داشت و به سعدی هند معروف بود و او در اوایل حال به «سلطانی» و سپس به «طوطی» تخلص می‌کرد. وی یکی از پرکارترین شاعران پارسی‌گوی است و در این باب کم‌نظیر است. (صفا، ۱۳۷۵: ۷۸۰)

امیر خسرو در مثنوی تابع نظامی گنجوی بود. (همان: ۸۱) مهارتی که نظامی گنجوی در تنظیم و ترتیب منظومه‌های خود به کار برده، باعث شده که آثار او مورد تقلید شاعران بعد از او قرار گیرد.

امیر خسرو دهلوی اولین کسی بود که از خمسه نظامی تقلید کرد. بعد از او شاعران دیگری نیز از نظامی تقلید کرده‌اند؛ اما وی یکی از موفق‌ترین مقلدان نظامی است.

## ۲-۲- منظومه غنایی دولرانی و خضرخان

امیر خسرو، منظومه غنایی دولرانی و خضرخان را به سال ۷۱۵ به بحر هزج مقصور سرود. موضوع دولرانی و خضرخان، عشق خضرخان پسر علاءالدین محمدشاه خلجی (۶۹۵-۷۱۵) با دیولدی دختر راجه گجرات است که امیر خسرو آن را به دولرانی بدل کرده است. خضرخان این سرگذشت را برای امیر خسرو بیان کرده و شاعر به خواهش وی در مدتی کوتاه به نظم کشیده است. مجموع ابیات آن بالغ بر ۴۵۱ بیت است که طی چهارماه به انجام رسیده است. امیر خسرو ابتدا داستان را به نثر در آورده سپس به فرمان وی داستان را به نظم کشید. (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۳۶۰). این منظومه عاشقانه مزایای ادبی، ارزش تاریخی و اجتماعی هم دارد. این مثنوی عاشقانه به نام عشقیه نیز شهره است.

خلاصه این منظومه به شرح زیر است:

خضرخان، پسر علاءالدین محمدشاه در دهلی است. او و دولرانی از کودکی با هم بزرگ می‌شوند. و به هم عشق می‌ورزند.

همسر شاه، مهین بانو این را نمی‌خواهد و آن دو را از هم جدا می‌کند. به پیشنهاد شاه، خضرخان با دختر دایی خود ازدواج می‌کند و این امر بر بیکراری و آشفتگی خضرخان و دولرانی می‌افزاید. دولرانی به حضرت خضرنبی (ع) متوسل می‌شود و او را

در خواب می‌بیند که به او بشارت وصل می‌دهد. همین خواب و مژده بشارت را خضرخان هم دریافت می‌کند.

شاه از بیماری عشق این دو با خبر می‌شود و آن‌ها را به عقد یکدیگر درمی‌آورد. شاه از دنیا می‌رود و حکومت به فتنه‌گری به نام سلطان مبارک شاه می‌رسد. مبارک شاه دولرانی را می‌خواهد. مبارک شاه دستور می‌دهد تا جلادان سراز تن خضرخان جدا کنند، وقتی خبر به دولرانی می‌رسد او نیز خود را می‌کشد و هر دو در کنار هم دفن می‌شوند. (امیر خسرو دهلوی، ۱۹۱۷: تلخیص از کل متن).

### ۳- بحث و بررسی

#### ۳-۱- بررسی سه مؤلفهٔ عشق در نظریه استرنبرگ

رابرت استرنبرگ (Robert Sternberg) اهل آمریکا و استاد توسعه انسانی در دانشگاه کرنل است. او قبل از پیوستن به کرنل، استرنبرگ رئیس دانشگاه وایومینگ بود. رابرت استرنبرگ استاد دانشگاه ایالتی اوکلاهوما، عضو هیئت علمی دانشکده هنر و علوم در دانشگاه تافتس، استاد روانشناسی و آموزش در دانشگاه ییل نیز بوده است. او دارای سیزده دکترای افتخاری از دانشگاه‌های گوناگون است.

استرنبرگ یکی از «برجسته‌ترین نظریه‌پردازان و محققان در زمینهٔ عشق است؛ زیرا عشق موضوعی فریبنده است و برای مردم اهمیت خاصی دارد». (Trotter, 1985: 46) استرنبرگ عقیده دارد که «آدمی، بدون یک ارتباط عمیق عاشقانه، همچون زورقی شکسته خواهد بود که همواره دستخوش امواج خروشان دریا می‌شود و ثبات و سکون و اراده‌ای در زندگی ندارد. در نگاه او، برخوردار بودن از حس عاشقانه و رابطه‌ای مبتنی بر مهرورزیدن، به اندازهٔ باور داشتن به مذهب، اهمیت و روایی دارد». (استرنبرگ، ۱۳۸۱: ۱۵۰) او صمیمیت، شور و شهوت، و تعهد را سه رکن بنیادین مثلث عشق دانسته است. البته، این رکن‌ها، لزوماً به صورت منفرد نمود نمی‌یابند، بلکه ممکن است گاهی دو یا سه رکن در هم بیامیزند. ترکیب هر کدام از این رکن‌ها با هم، نتیجه‌ای متفاوت خواهد داشت و کیفیت عشق تجربه شده را دست‌خوش تغییر خواهد کرد.





استرنبرگ مؤلفهٔ صمیمیت را به عنوان احساساتی که نشانهٔ نزدیک بودن است، در نظر می‌گیرد. زیرا صمیمیت جوهرهٔ عشق را تشکیل می‌دهد. استرنبرگ در تحقیقاتش به این نتیجه رسید که صمیمیت شامل ۱۰ عنصر مختلف در رابطه با شخص مورد علاقه است، این مراحل به شرح زیر است:

- ۱- میل به رفاه شخص مورد علاقه
- ۲- تجربهٔ خوشحالی با او
- ۳- داشتن توجه زیاد به وی
- ۴- قادر به اتکاء به شخص مورد علاقه بودن در هنگام نیازمندی
- ۵- داشتن درک متقابل
- ۶- در میان گذاشتن مسائل شخصی
- ۷- دریافت حمایت عاطفی
- ۸- ارائهٔ حمایت عاطفی
- ۹- برقراری رابطه صمیمانه با فرد مورد علاقه
- ۱۰- ارج نهادن به وی (Sternberg, 1986: 134)

بنابراین صمیمیت عبارت است از احساس محبت و اظهار آن، علاقه، مراقبت، مسئولیت، همدلی و غمخواری نسبت به فردی که شخص او را دوست دارد. صمیمیت جنبهٔ هیجانی و عاطفی دارد و نوعی احساس گرمی، محبت، نزدیکی، مرتبط بودن و در قید و بند طرف مقابل بودن در فرد ایجاد می‌کند. (Trotter, 1985: 49)

۱۰ مرحله صمیمیت در عشق در منظومهٔ غنایی دولرانی و خضرخان مشهود است:

دولرانی و خضرخان از همان کودکی با هم صمیمی هستند و حتی یک لحظه از هم جدا نیستند:

بیازی بودشان عشقی که یک دم	نبودندی جدا در بازی از هم
بُرد چون عشق در بازی مجازی	شد آن بازی در آخر عشق بازی
چو طفلانی که با هم لُعب سازند	بهم گه طاق و گاهی جفت بازند

ز طاقِ ابروان هم جُفت و هم طاق  
 دویدی خورد شیری با غزالان  
 سر بر زد ز باغش هر نهالی  
 که بختِ اوست این فرماندهِ تخت  
 قِرائش با چنان صاحبِ قرانی  
 کند پیوند او نیکِ اختری را  
 سعادت ها بدهر آید پدیدار  
 صنم رفتی بدنبالش چو سایه  
 چو نور از آفتاب و پرتو از ماه  
 ز تابِ مهر سوی سایه خویشت  
 نخوردندی دمی بی یکدیگر آب

(امیر خسرو، ۱۹۱۷: ۹۴)

امیر خسرو، عشق این دو را در جوانی می‌ستاید. عشقی که فقط خضرخان و دولرانی از آن باخبرند:

دو بیدل را بهم سودای جانی  
 گه از مژگان عتاب آغاز کردن  
 گهی از دُور باشِ غمزه رانیدن  
 وزین گفتن جفا وز وی شنودن  
 ازو در لب بدژدی خنده کردن  
 ازو دیدن ندادن ره سوی خویشت  
 ازو پای رقیبان بوسه دادن  
 ازین زاری وزو رو بر شکستن

نهانی باختندی آن دو مشتاق  
 بهر بازی گهی چون خوردسالان  
 برین آئین که تا بگزشت سالی  
 شناسا شد دولرانی هم از بخت  
 بطالع هست در بهتر زمانی  
 فلک چون سروری بخشد سری را  
 کند چون ژهره با برجیس دیدار  
 شدی هر سو که آن خورشید پایه  
 نبودی زو جدا در گاه و بیگاه  
 دویدی شمسِ والا هم پس و پیش  
 بیکجا خوردِ شان بودی جدا خواب

چه خوش باشد در آغازِ جوانی  
 گه از ابرویبانِ راز کردن  
 گهی از گوشهای چشم خواندن  
 ازین جان دادن و از وی ربودن  
 ازین با خویشت خون در گریه خوردن  
 ازین کندن بحسرت سینه ریش  
 ازین در پیش محرم غم کشادن  
 ازو شوخی وزین در غم نشستن

ازین چون دشمنانِ سخت بازو  
 ازون اوک درونِ جان گرفتن  
 فشرده عشق در جانها قدم سخت  
 و کیلان بلا در فتنه مشغول  
 خدنگِ دوستی کردن ترازو  
 بصد جان لذتِ پیکان گرفتن  
 خرد برده بصحرای عدم رخت  
 علمدارانِ غم را کرده معزول

(همان: ۹۱)

استرنبرگ از این مرحله به «دوست داشتن» تعبیر می‌کند. این مرحله زمانی است که فقط عامل صمیمیت وجود داشته باشد. این نوع عشق، احساس ایجاد یک رابطه دوستی عمیق و حقیقی است. در این حالت احساس دلسوزی، رفاقت، گرمی، مهر و علاقه و هیجانات مثبت وجود دارد. (Sternberg, 1986 119)

دولرانی و خضرخان شادی را در کنار هم بودن می‌دانند. از نظر عاطفی به هم وابسته هستند. وقتی آن دو را از هم جدا می‌کنند، از آن پس با خیال یکدیگر شاد هستند و حتی دوری و فراق خواب و خوراک را از آن‌ها می‌گیرد:  
 خیال یکدیگر در بر گرفتند  
 زمهر سینه ترک خور گرفتند

(امیر خسرو، ۱۹۱۷: ۹۸)

دو غمخوار از خورش بی‌نوش مانده  
 رخ از خون جگر پر جوش مانده

(همان: ۹۹)

فراق برای عاشق و معشوق سخت و جانگداز است:

ز دوری تا کیم این دیده بی‌نور  
 چو خواهم شد حرام اندر خیالت  
 کم از نظارهٔ کت بی‌نم از دور  
 حلالم کن نگاهی در جمالت

چو دست از کام ماند کهران را  
نه ابر احسان همه بر منعم آرد  
نوازش شرط باشد مهتران را  
برد گرچه آفتاب از قصرها زنگ  
بکشتِ خوشه چینان نیز بار  
ورت معذور دارم نیز شاید  
مدان کز فُرجهٔ موشان کند ننگ  
چه جوید پیل ره در خانهٔ مور  
که دریا میهمان چشمه ناید  
که نی از حیلہ در گنجد نه از زور  
خدایت یار بادا در همه کار  
گرم بنوازی و گرجوئی آزار

(همان: ۷۸)

پس از جدایی هر دو تصمیم می‌گیرند با نوشتن «نامه» به یکدیگر، رابطهٔ صمیمانه با هم برقرار کنند. حتی نهانی و دور از چشم دیگران، به ملاقات هم می‌روند:

نشسته هر دو دلدار وفا جوی  
خیال این درو گشته پدیدار  
چو دو آئینه با هم روی در روی  
جمال او درین بنمود دیدار

(همان: ۱۲۱)

به سبب عشق خضرخان، دولرانی در قصر لعل زندانی می‌شود.

بقصر لعل دارنشده نهانی  
چنانکه اندر خزینه لعل کانی

(همان: ۱۰۲)

وقتی خبر به خضرخان می‌رسد به دنبال معشوق می‌دود:

همه تن گشته آب چشمه مهر  
صنم هم روبه روی شه نهاده  
بر آن پا می زد آب از دیده چهر  
گشادی ز آب چشمش روی داده

(همان: ۱۴۴)

خضرخان طره‌ای از موی خود را می‌برد و به او به یادگار می‌دهد و دولرانی نیز انگشتی خود را به او می‌دهد.

مژه چون دیده یعقوب تر کرد ز حال بیست احزانش خبر کرد

(همان: ۱۴۳)

از دید امیر خسرو، عشق آتش است، به دیگران نفع می‌رساند، اما عاشق و معشوق در اندوه دوری هم می‌سوزند:

یکی را خانه بود آتش گرفته	دلش را شعلهٔ ناخوش گرفته
دوان با چشم گریبان و دل ریش	به آب دیده می‌گشت آتش خویش
برو بگزشت ناگه ابلهی مس‌ت	نمک خورده کبابی کرده بردست
بدو گفت ای که آتش می‌گشتی تند	بیا وین شعله چندان می‌کن کند
که من بر آتش اندازم کبابی	ترا نیز اندرین باشد ثوابی
همین است اندرین گفتار حال	که خلق از من خوش و من در وبالم

(همان: ۳۱۱)

از دیدگاه استرنبرگ، مؤلفهٔ صمیمیت به نزدیک‌ترین احساسات، وابستگی و پیوستگی در روابط دوستانه اشاره دارد. به این معنی که درون حوزهٔ خود احساساتی را ایجاد می‌کند که اساساً مانند گرمی یک رابطهٔ دوستانه است. (استرنبرگ، ۱۳۸۸: ۱۱۹). امیر خسرو در این باب می‌سراید:

زهی اقبال آن خاکِ ره افسوس	که نعلِ توسنت میزد برو بوس
ولیک از دست بادم آه و صد آه	که نقش بوسه بر می‌چید زان راه
فلک زین آرزو می‌مُرد کای کاش	هلالم نعل بودی در ته پاس

گذشته است آنکه چون افسرده چند  
کنون دل را زمان بت پرستی است  
شراب دوستی ده تا نهانی  
نوازنده چو زین دستان به پرداخت  
پاسخ از زبان دلبر نو  
دلیم بودی بخورد و خواب خرسند  
حریف عشق را آغاز مستی است  
بروی دوست نوشم دوست گانی  
دگر سازنده دستان دگر ساخت  
روان کرد این غزل در میز نو

(امیر خسرو، ۱۹۱۷: ۸۹)

### پاسخ از لب معشوق

زمانه بین چه سان شد کارسازم  
به بی مهری نخستم کرد تاراج  
نگه کن تا چه میمونست بختم  
نسیمی خوش وزید از سبز گلشن  
مرا چون گل ز شاخ ناز بر کند  
کنونم اعتماد بخت خود هست  
چه درهای سعادت کرد بازم  
ز مهرم داد زان پس مژده تاج  
که سر بر ماه زد میمون درختم  
که از وی تازه گشت این جان روشن  
بدولت خانه امید افگند  
که گلبوئی شود از بوی من مست

(همان: ۸۹)

### ۱-۲- مؤلفه دوم: عشق ابلهانه

از دیدگاه استرنبرگ، عشقی که تنها بر اساس این مؤلفه شکل گرفته باشد، به صورت ناگهانی پدیدار می شود و ناگهانی از بین می رود. نوعی دلباختگی در طرفین رابطه به وجود می آید، اما به سرعت محو می گردد که از آن با عنوان «عشق ابلهانه» یاد می شود. (استرنبرگ، ۱۳۸۸: ۱۲۴)

مؤلفه شور و هیجان به اجزای هیجان انگیز یک رابطه عاشقانه اشاره دارد. این اجزا عبارتند از: جاذبه فیزیکی، کشش جنسی و احساسات عاشقانه یک رابطه. بر این پایه، شور و شهوت وجه

دیگری از یک رابطهٔ دوستانه را معرفی می‌کند که به تجربهٔ اشتیاق درون رابطه منجر می‌گردد. (همان: ۱۱۹) ضلع زیست شناختی مثلث عشق، شهوت است، احساسی که ما را به سمت رابطه عاشقانه تحریک می‌کند. شهوت جنبه احساسی و جنسی دارد که به وسیله محرک جسمانی شناخته می‌شود و یک میل شدید به محبت جسمی است. (کردمیرزا، ۱۳۹۳: ۱۱۷) شاید یکی از دلایل این شرایط، جذابیت‌های بدنی باشد که در ابتدا یکی از طرفین را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بعد از وصال و کامجویی، این جذابیت رنگ می‌بازد و در گام بعدی، عشق‌ورزی تحت الشعاع قرار می‌گیرد. از این رو، عشقی که مبتنی بر شور و هیجان صرف باشد، کیفیت و آثار مطلوبی ندارد.

عشق ابلهانه را در منظومه دولرانی و خضرخان در سه مورد می‌توان مشاهده کرد:

**بار اول:** خضرخان عاشق دولرانی است، اما پس از ازدواج ناخواسته با دختر دایی، در

کنارش آرام می‌گیرد. ماجرا از این قرار است که:

خضرخان عاشق دولرانی است، اما پدرش تصمیم می‌گیرد دختر دایی خضرخان را به

همسری او در آورد. شهر را آذین می‌بندند و سه سال به جشن و پایکوبی می‌پردازند.

خضرخان چون به خلوتخانه می‌رود، در حجله با عروس خود آرام می‌گیرد:

گهی تنها به خلوتخانه بودی	ز سودای پری دیوانه بودی
نهاده سربه زانو بادل تنگ	ز گریه بستی آن آینه را زنگ
عروس نازکش گرچه بر بود	چه بیند چون دلش جای دگر بود

(امیرخسرو، ۱۹۱۷: ۱۷۷)

استرنبرگ از این عشق، با نام دیگری یعنی «عشق پوچ (تهی)» نام می‌برد. در این نوع عشق فقط بعد تصمیم / تعهد وجود دارد و سایر ابعاد وجود ندارد یا بسیار کم‌رنگ است. به طور معمولی این نوع عشق در یک رابطه بلند مدت راکد وجود دارد که در آن زوجها رابطهٔ هیجانی

و عاطفی متقابل را از دست داده‌اند این نوع عشق در ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده نیز دیده می‌شود. (Sternberg, 1986: 119)

استرنبرگ تأکید می‌ورزد که این «فقدان عشق» زمانی است که عشق در روابط افراد بسیار کم‌رنگ است یا اصلاً وجود ندارد. اگر احساس شخص نسبت به شریک زندگی از این نوع باشد، این رابطه در معرض خطر است. (همان) مانند رابطه خضرخان با دختر دایی‌اش که فقط یک ازدواج رسمی است و عشق در آن وجود ندارد.

دلورانی چون می‌شنود که خضرخان ازدواج کرده، گرفتار اندوه زیادی می‌شود:

غم دوری نه بس بودش جگرخوار      بر آن غم گشت غم‌های دگر یار  
توان در چشم خود صد خار دیدن      که نتوان یار با اغیار دیدن

(امیرخسرو، ۱۹۱۷: ۱۸۰)

رابطه عاشقانه خضرخان و دلورانی را می‌توان از دیدگاه استرنبرگ «عشق رمانتیک» نامید. از نظر او این نوع عشق ترکیبی از صمیمیت و شور و شوق است که بر اساس دو جنبه جذابیت فیزیکی و عاطفی استوار است. (Sternberg, 1986: 119) دلورانی و خضرخان عاشق هم هستند و هر کدام در فراق آن دیگری می‌نالند:

خبر داری که بی تو در دلم چیست      ز هجر سینه سوزت حاصلم چیست  
دروغم خون شد آخر چند جوشم      می‌اندر آبگینه چند پوشم  
اگر زخمی رسد بر سنگِ خارا      برآرد بانگِ فریاد آشکارا  
تو سنگم بین که در جانِ بلاکوش      خورم صد ضربتِ هجران و خاموش  
بدرد غازی از شمشیر تارک      مرا غم در جگر کارد پلازک  
تو هم دانی که خود نتوان ربودن      بری زین کاشتن جز جان درودن  
مرا مادر بشیرِ ناز پرورد      تو گر نازم نجوئی چون توان کرد  
فضولست این که با این بخت بدساز      کنم با چون تو صاحب دولتی ناز



همین بس نیست کز یادِ جمالت      همه شب عشق بازم با خیالت  
 شبی و خلوتی و چون تویاری      ازین خوشتر نباشد روزگاری  
 سعادت نامه هر کس ز آسمان جُست      مرا بس باشد این داغی که از تست  
 گر از غم آرزویی نیست بر دست      غمت را زندگانی باد کوهست

(امسرخسرو، ۱۹۱۷: ۷۷)

**بار دوم:** مبارک شاه، عاشق دولرانی است برای همین همسرش یعنی خضرخان را می-کشد تا به وی دست یابد، اما موفق نمی‌شود. این عشق ناکام می‌ماند.

**بار سوم:** عشق ابلهانه را می‌توان در آغاز منظومه دولرانی و خضرخان مشاهده کرد:

در آغاز داستان دولرانی و خضرخان آمده است که «الغ خان، مادر دولرانی، کنولادی، را برای شاه هدیه می‌آورد. کنولادی وجود دختر را از شاه پنهان می‌کند. شبی کنولادی که شاه را خوش می‌یابد می‌گوید دختری دارد که اکنون تنهاست. شاه می‌پذیرد و از «کرن رای» می-خواهد دختر را به نزد مادر بیاورد.

اما «سنگهن» عاشق دولرانی است و در وی طمع می‌بندد. الغ خان به کمک کرن رای دولرانی را نجات می‌دهد و به نزد مادرش برمی‌گرداند.

طمع دربست سنگهن تا بصد جهد      برد در برج خویش آن ماه را مه‌هد  
 برادر را که بهیلم بود نامش      بخواند و کرد حمّالِ پیامش  
 بر آنسو رفت بهیلم دیو چون باد      بمهمان راز مهمانی برون داد  
 چو کرن آزردۀ بختِ پریشان      حمایت جوی بود از سوی ایشان  
 نیارست اندر آن پیغام نه کرد      ضرورت با رُحَلِ پیوندِ مه کرد  
 نشانی‌ها که باشد شرطِ این کار      بمقداری که رایان راست مقدار  
 همه یک یک به یکدیگر سپردند      به صد دریا یکی گوهر سپردند  
 دو جانب چون فراهم گشت تدبیر      روان شد چاشنی بر چاشنی گیر

فرستادند بر بومی همائی  
چو یک فرسنگ ماند اندر تکاپوی  
سپاه شه که بود اندر پی گرن  
چو باد تند زد ناگه برایشان  
بکوه و دشت سر زد کرن سرکش  
چنان بگرفت ز اندیشه سر خویش  
دلاور پنجمین کو مرد گوبود  
مه روشن بکام ازدهائی  
که اندر دیوگیر آرد پری روی  
که کردی در زمانی کار یک قرن  
همه جمعیت خس شد پریشان  
سپاهی در عقب چون کوه آتش  
که چون اندیشه ناپیدا شد از پیش  
بفرمان الغ خان پیشرو بود

(امیر خسرو، ۱۹۱۷: ۸۶)

### ۳-۱-۳- مؤلفه سوم: عشق کمال افزا

از دیدگاه استرنبرگ، مؤلفه تعهد در عشق به مدت و تعداد یک رابطه اشاره دارد. به این منظور که تصمیم می‌گیرید در مدت زمان طولانی، اوقاتی را با یک شخص بگذرانید و به آن عشق پایبند باشید. این پایبندی منجر به حفظ عشق میان دو نفر می‌شود. تعهد به یک رابطه، نه تنها باعث شناخت طرف مقابل می‌گردد، بلکه باعث می‌شود شخص نیز به شناختی عمیق نسبت به خصوصیات خود دست یابد.

(Sternberg, 1986: 130)

پس، نمود تعهد در یک رابطه عاشقانه برای هر دو طرف دستاورد مثبتی دارد و به صورت بالقوه کمال افزا است. نکته جالب در نظریه استرنبرگ این است که او تنها به عشق در معنا و مفهوم زمینی آن توجه نکرده و عشق را از دید معرفتی نیز، مورد نقد و واکاوی قرار داده است. او عشق‌ورزی را پروسه‌ای چندوجهی می‌داند که با بودن یا فقدان، تأثیرات گوناگونی بر رابطه طرفین می‌گذارد.

چه رویست اینکه چشم کرد روشن      چه بویست اینکه مجلس کرد گلشن

نه فردوسِ برین دارد چنین بوی  
 ولی دل را نویدِ بندگی داد  
 چنان روئی مبارک باد بر من  
 کسی کز تو زید نه از جان من آنم  
 ولیکن نیست آن تعظیم پایت  
 که تو خوش خوش بران بالا خرامی  
 دل افروزِ گه و بیگه که بودت  
 بگرداگردِ رویت داشت گلگشت  
 کز آبِ دیدهٔ خود شویم آن گرد  
 که سازم در زمانش طعمهٔ باز  
 که از درویزه خورشید و مه رست  
 هم از خونِ دلِ خود شویمش پاک

نه ماهِ آسمان را باشد این روی  
 رُحی دیدم که جان را زندگی داد  
 ازان روعیش فرخُ زاد در من  
 بیا ای زندگانی بخشِ جانم  
 نهم بر دیده پای جانفزایت  
 ستانم دیده از خورشید و امی  
 براهی کامدی همره که بودت  
 خوش آن بادی که از صحرا و از دشت  
 کدامی گرد در زلفِ توره کرد  
 کدامی مرغ بر سر کرد پرواز  
 فروغت در کدامی خاک پیوست  
 ولی خون شد دلم از رشکِ آن خاک

(امیر خسرو، ۱۹۱۷: ۸۸)

در منظومه دولرانی و خضرخان، این دو که از کودکی باهم بزرگ شده اند، عاشق یکدیگرند و سرانجام بعد از فرقت و هجر جانگداز به وصال هم می‌رسند. شاه آنها را به عقد یکدیگر درمی‌آورد. خضرخان پس از حجله‌نشینی با معشوق دیرین خود، شکر الهی را به جای می‌آورد.

گل بختم هوای معتدل یافت  
 کلیدی شد در مقصود بگشاد  
 که آفت سست گشت و فتنه در خواب  
 بسینه گلستان عیش بشگفت

بحمدالله که جانم کام دل یافت  
 غمی کآن بود در دل قفل پولاد  
 رسید از ساقی دوران می ناب  
 نسیم یارم از ره خار غم رُفت

(امیر خسرو، ۱۹۱۷: ۲۳۰)

استرنبرگ این مرحله را «شیفتگی (دلباختگی)» معنا می‌کند. در این نوع عشق بعد شور و شوق بر روابط افراد یا احساس یک فرد نسبت به دیگری حاکم است. یک حالت شدید شور و اشتیاق است که در آن فرد به شدت و به طور افراطی مجذوب شده، درحالی که تعهد و صمیمیت واقعی وجود ندارد. در این حالت فرد به صورت سواس گونه از طرف مقابل شخص ایده آلی می‌سازد. در این نوع عشق درجه بالایی از برانگیختگی فیزیولوژی و روانی وجود دارد. این نوع عشق با وصل به معشوق به شدت پایان می‌پذیرد. (Sternberg, 1986: 119)

در منظومه غنایی دولرانی و خضرخان، شاه بیمار می‌شود و خضرخان که عاشق پدرش است، نذر می‌کند تا برای بهبودی شاه پیاده قصد زیارت کند.

در نبود خضرخان، پدر می‌میرد و حکومت به دست شورشی به نام سلطان مبارک شاه می‌افتد. مبارک شاه از خضرخان می‌خواهد که همسرش-دولرانی-را به او پیشکش کند. خضرخان که به همسرش تعهد دارد از این پیام سخت عصبانی می‌شود و پاسخ می‌دهد:

چو با من همسر است این یار جانی      سرمن دور کن زان پس که دانی

(امیر خسرو، ۱۹۱۷: ۲۴۵)

مبارک شاه چنین می‌کند و خضرخان را به سبب وفاداری و تعهد به همسرش می‌کشد.

چه باشد کندن گیسوی درهم      مرا گیسو بُرند از تیغ و سرهم  
که چون سر رفت با همسرش تا بیم      وصال همسر خود باز یابیم

(همان: ۲۹۲)

همسرش دولرانی با دیدن صحنه قتل محبوبش در کنار خضرخان جان می‌دهد و هر دو را در کنار هم دفن می‌کنند:

به سنگین حجره در فرجه تنگ      نهان کردندشان چون لعل در سنگ

(همان: ۲۸۷)

از دیدگاه استرنبرگ، این نوع عشق ترکیبی از سه حالت صمیمیت، شور و شوق و تصمیم/تعهد است. در این حالت فرد همسر خود را به عنوان یک انسان دوست می‌دارد و به او احترام می‌گذارد، به او متعهد است و از طریق برقراری ارتباط درست با او احساس نزدیکی می‌کند. رفتار دوستانه، رفاقت آمیز، محبت آمیز و مراقبت آمیز خواهد داشت. روابط زناشویی همراه با تعهد به وفاداری و اوج لذت بدون احساس گناه تجربه می‌شود. استرنبرگ عنوان می‌کند رسیدن به این مرحله خیلی آسان‌تر از نگهداشتن آن است. ( Sternberg, 1986: 119). بی‌عشق نتوان زیست، زیرا عشق، درد و درمان و مرهم و جراح است:

بدل رنج آرد و در سینه راحت	جسد را مرهم و جان را جراحی
بشادیها دهد در نغمه یاری	کند هنگام غمها غمگساری
بمی خواران دهد داروی مستی	بخونخواران صلاهی بت پرستی
جگرها بر سر آتش نشاند	نمک بر رخنهٔ دلها فشانند
زهی آتش فشان دیباجهٔ درد	کزوهم باده و هم خون توان خورد
شکر پرورده خوزستانی از ناز	که خواند سوی خود جانرا به آواز
مفرح شربتی کاری چو در پیش	شود از بیش خوردن تشنگی بیش
شود بیدار عشق و عقل در خواب	هوس مستسقی و اندیشه سیراب
فسرده دل نیاز اندیش گردد	نیازی را نیازش بیش گردد
درو جان و دلی منزل کند راست	چو فرزندی که یابندش بصد خواست
مرا گرچه درین گفتار دل دزد	بهر حرفی سزد صد گنج زر مُزد

نیم با اینهمه زین گفت و گو شاد  
بسر شد نوبتِ حُسن و جوانی  
که هنگام پَریدن نیست زین باد  
بدر کرد آسمان مُشکم بکافور  
شد از من روزگارِ خُرْمی دور

(امیر خسرو، ۱۹۱۷: ۳۰۸)

#### ۴- نتیجه گیری

از مباحث مطرح شده در مقاله نتیجه می‌گیریم که عشق مورد نظر در منظومه عاشقانه دولرانی و خضرخان، در مثلث عشق استرنبرگ، عشق کمال افزاء است. تفاوت دیدگاه امیرخسرو دهلوی با نظرات استرنبرگ دربارهٔ عشق، در این است که امیر خسرو در داستان دولرانی و خضرخان هرگز در تشریح کیفیت پدیدهٔ عشق -حتی انواع غیرآرمانی آن- عشق شهوانی را دخالت نداده است. در حالی که استرنبرگ، این مقوله را از جمله نشانه‌های شور و هیجان در یک رابطهٔ عاشقانه دانسته است.

بازتاب نداشتن شهوت در داستان عاشقانه دولرانی و خضرخان را می‌توان ناشی از باورهای بازدارندهٔ ایدئولوژیک صوفیانه و عارفانه امیرخسرو دهلوی دانست.

در مجموع، استرنبرگ، عشق را به عنوان احساساتی که نشانه نزدیک بودن است، در نظر می‌گیرد که صمیمیت جوهرهٔ عشق را تشکیل می‌دهد؛ این امر در داستان دولرانی و خضرخان نمود دارد.

#### فهرست منابع

#### قرآن کریم

اخگر حیدرآبادی، میرزا قاسم علی. (۱۳۸۵). **مجموعه رسایل عرفانی**. تهران: دانشگاه تهران.

استرنبرگ، رابرت، (۱۳۸۱)، **عشق، داستان است**، ترجمهٔ فرهاد شاملو، تهران: گلشهر.

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۸) **قصهٔ عشق؛ نگرشی تازه به روابط زن و مرد**، ترجمهٔ علی اصغر بهرامی، تهران:

جوانهٔ رشد.

امیرخسرو دهلوی. (۱۳۶۲). **خمسه**، تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران: شقایق.

----- (۱۹۱۷) **دولرانی خضرخان**. دهلی. (نسخه خطی با مقدمه ای به زبان اردو).

جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۴۴) **ذخیره خوارزمشاهی**، به کوشش محمدتقی دانش پژوه و ایرج افشار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، **لغت نامه**، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.

ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲) **یکصد منظومهٔ عاشقانه فارسی**. تهران: نشر چرخ.

رستمی، مسعود. (۱۳۹۵) «آموزهٔ عشق افلاطونی در نمایشنامهٔ ماسک دار کومس اثر جان میلتون». **مجله متافیزیک**، دوره ۸، شماره ۲۲، پاییز و زمستان. صص ۱۹-۳۰.

رسولی، محمدرضا و پریسا کیومرثی (۱۳۹۸) «بررسی مفهوم عشق از دیدگاه رابرت استرنبرگ در حکایت شیخ صنعان عطار و نمایش نامه فانتزی شیخ صنعان محمدحسین میمندی نژاد»، **فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی**، دوره ۱۵، شماره ۵۴، بهار، صص ۱۰۹-۱۳۳.

ستاری، جلال، (۱۳۸۱) **حالات عشق مجنون**، تهران: توس.

صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۵). **تاریخ ادبیات در ایران**، ج ۵، تهران: نشر فردوس.

صفی پور، عبدالرحیم (۱۳۷۷) **منتهی الارب فی لغت العرب**، تهران: کتابفروشی اسلامیه.

قیصریان، اسحاق و همکاران (۱۳۹۶) «مطالعه عشق از منظر روان شناسی، جامعه شناسی، فلسفه و زبان شناسی در یک نظریه ترکیبی». **مجله پژوهش های روان شناسی اجتماعی**، ش ۲۸، زمستان، صص ۵۵-۸۲.

غیاث الدین رامپوری، محمد (۱۳۶۳) **غیاث اللغات**، تهران: امیر کبیر.

کردمیرزا، عزت اله (۱۳۹۳) «اعتباریابی مقیاس عشق مثلثی استرنبرگ در دانشجویان مجرد». **مجله پژوهش های روان شناسی اجتماعی**، دوره ۴، شماره ۱۴، تابستان. صص ۱۱۲-۱۲۵.

مجدد، امید، مجد، پروانه (۱۳۹۰) «نظریه مثلث عشق استرنبرگ و انطباق آن با عقاید سعدی». **مجله زن و فرهنگ و هنر**. دوره ۲، شماره ۴، تابستان. صص ۸۱-۸۹.

معین. محمد. (۱۳۷۵). **فرهنگ فارسی**، تهران: امیر کبیر.

مهندس، لایلا (۱۳۹۵) «بررسی مفهوم عشق از دیدگاه سعدی و استرنبرگ»، **دومین کنگره بین المللی توانمند سازی جامعه در حوزه علوم اجتماعی، روانشناسی و علوم تربیتی**.

نفیسی، علی اکبر (۱۳۴۳) **فرهنگ ناظم الاطباء**، تهران: انتشارات خیام.

یدی، نرگس، وقایی، عباسعلی. (۱۳۹۲). **ریخت شناسی و عناصر زینتی عرفانی اشعار امیرخسرو دهلوی**.

مجلهٔ زیبایی شناسی ادبی. دوره ۵، شماره ۱۸، صص ۲۳-۳۷.

Hill, Michael Talmadge, (2009) *Intimacy, Passion, Commitment, Physical Affection and Relationship Stage as Related to Romantic Relationship Satisfaction*, USA: Graduate College of Oklahoma State University.

Sternberg, Robert, (1986), «A triangular theory of love», *Psychological Review*, Year2, N93, p.p 135-119.

Trotter, Robert. J, (1985), «The Three Faces of Love», *Psychology Today*, N 12, p.p 46-54.

## References

### The Holy Quran

Akhgar Hydarabadi, Mirza Qasim Ali, *Majmueye -e- Rasayel -e Irfani* (Collection of Mystical Papers), Tehran University, Tehran, (1385)

Sternberg, Robert, *Eshg, Daastan Ast* (Love is a Tale), Translated by Farhad Shamlu, Gulshehr, Tehran, 1381

\_\_\_\_\_, *Qisse-e- Eshq; Negareshi Taazeh be Rawabet-e Zan-o-Mard*, (The tale of Love: A new perspective on the relation between male and female), Translated by Ali Asghar Bahrami, Jawana-e Rushd, Tehran, 1388

Amir Khusro Dehlvi, *Khamse* (Quintet), Edited by Amir Ahmad Ashrafi, Tehran: Shaghayegh, 1362

-----, *Daval Rani Khezzr Khan*, (A manuscript with a preface in Urdu), 1917.....

Jurjani, Ismail Bin Hasan, *Zakhire-e-Kharazm Shahi* , by Mohammad Taqi Danesh Pajooch and Iraj Afshar, Publications of the Tehran University, Tehran, 1344

Dekhoda, Ali Akbar, *Loghatnameh*, second edition, Tehran University, Tehran, 1377

Zulfaqari, Hasan, *Yeksad Manzoozeh-e-Aaasheghane-e Farsi* (Hundred Romantic Tales of Persian Poetry), Charkh Publication, Tehran, 1392

Rostami, Masood, *Aamuzeh-e Eshgh-e Aflatooni Dar Nemayesh nameh -ye Maask Daar-e Comus, Asar-e John Milton* (Lessons of Platonic love in the Play *A Mask* commonly known as *Comus* by John Milton), *Metaphysics Journal*, No.8, Vol.22, Autumn & Winter,1395, pp.19-30

Rasooli, Mohammad Raza & Parisa Kiyumarthi, *An analysis of the meaning of love from the viewpoint of of Robert Sternbergin the story of Shaikh Sana'an of Attar and in the fantasy play of Shaikh Sana'an of Muhammad Hasan Maimandi*



- Nezhad*, A Journal of Literary-Mystical-Legendary understanding, Issue 15, No. 54, Spring, 1398, pp. 109-133
- Sattari, Jalal, *Haalat-e-Eshghe Majnoon* (State of Love of Majnun), Toos, Tehran, 1381
- Safa, Zabiullah, *Tarikh-e-Adabiyat Dar Iran* (Literary History in Iran), vol.5, Ferdaus publications, Tehran, 1375
- Safipoor, Abdur Raheem, *Muntahalarb fi Lughatil Arab* (Utmost Alarb in the language of the Arabs), Islamieh Booksellers, Tehran, 1377
- Qesariyan, Ishaq & colleagues, *A study of love from psychological, sociological, philosophical, linguistic from practical viewpoints*, Research Journal of social psychology, No.28, 1396, pp.55-82
- Muhammad, Ghayasuddin Rampuri, *Ghayasullughaat*, Amir Kabir publications, Tehran, 1363
- Kurd Mirza, Izzatullah, *An analysis of the scale of triangle love of Sternberg in bachelor students*, Research Journal of social psychology, Issue 4, No.14, Summer, 1393, pp.112-125
- Majd, Ummeed, Majd, Parwaneh, *Perception of triangle love of Sternberg and its relation with the belief of Saadi*, Journal of women, culture and art, issue 2, No.4, Summer, 1390, pp.81-89
- Muhammad, Moin, *Farhang-e-Farsi* (Persian Dictionary), Amir Kabir Publications, Tehran, 1375
- Mohandes, Lyla, *A review of the meaning of love from the perspective of Saadi and Sternberg*, Second international congress on the strengthening of society in the fields of social sciences, psychology and other sciences, 1395
- Nafisi, Ali Akbar, *Farhang-e- Nazem-al Atebba*, Khayyam publications, Tehran, 1343
- Yadi, Narges, Waqaie, Abbas Ali, *Morpholical and Aesthetical elements of the Mystic poetry of Amir Khusro Dehlvi*, Journal of literary aesthetics, Issue 5, No. 18, pp.23-37, 1392
- Hill, Michael Talmadge, (2009) *Intimacy, Passion, Commitment, Physical Affection and Relationship Stage as Related to Romantic Relationship Satisfaction*, USA: Graduate College of Oklahoma State University.
- Sternberg, Robert, (1986), «A triangular theory of love», *Psychological Review*, Year2, N93, p.p 135-119.
- Trotter, Robert. J, (1985), «The Three Faces of Love», *Psychology Today*, N 12, p.p 46-54.